گفتگوی هرموز کی با مارک فررو
شوک اسلام

مارک فررو از تاریخ‌نگاران برجسته فرانسه است. او در زمینه انقلاب روسیه و اتحاد جماهیر شوروی پژوهش‌های ارزنده‌ای انجام داده است. فررو علاوه بر این، آثاری در باره تاریخ سده بیستم، تاریخ استعمار و شیوه آموزش و نظریه تاریخ نگاشته است. مارک فررو در بخشی از کتاب شوک اسلام به ایران پرداخته است و کوشیده است تا روشن کند دو مقوله «ایده‌آل انقلابی» و «مذهب» که برای باختران همیشه مستقل و مجزا از هم بوده‌اند چگونه در سال ۱۹۷۹ در ایران در قالب انقلاب اسلامی به هم می‌پیوندند. مشروح گفتگو هرموز کی* با مارک فررو را از نظر می‌گذرانید.

* * *

○ استاد مارک فرو روشما در زمینه‌های بسیاری کار کرده و می‌کنید؛ بیش از هر چیز شما تاریخدان و فیلسوف سیاسی هستید فیلم‌هایی تاریخی نیز ساخته‌اید از دگر سو شما در اولین کسان و حتی اولین کسی هستید که رابطه سینما و جامعه و اهمیت آن را به طور علمی پژوهشی مورد کنکاش قرار داده‌اید و سال‌های سال آنالیز تصویر، آنالیز جامعه را در دانشگاه سوربن و مدرسه عالی پاریس تکنیک و مدرسه عالی دانش‌های عالی جامعه‌شناسی در پاریس درس داده‌اید و مدیریت تحقیق آن را نیز داشته‌اید، اعضای شما زیر دبیشما ری از مدرک‌های بزرگانی است که امروز در فرانسه و اروپا وگوشه وکنار دیگر جهان در حال استادی، تحقیق، ریاست، مدیریت درکارهای گوناگوند.شما همچنین ریاست مدرسه عالی معروف «آنال» و گروه آن را نیز به عهده داشته‌اید وسرانجام شما به مدت بیش از ده سال یکی از علمی‌ترین و درعین حال مردمی‌ترین برنامه‌های تلویزیون را در Arte یکی از معتبرترین کانال‌های جهان رهبری کردید در حالی که خودتان نیز به عنوان تاریخ‌دان و تحلیل‌گر تصویر حضور داشتید. مضمودم تاریخ موازی است که Parallele Historie کانال آرته پخش می‌شد که می‌شاهد بودم حتی در ایران نیز این برنامه طرفدارانی داشت و اگر بخواهم لیستی از کارهای شما را ارائه دهم به قول ایرانی‌ها مثنوی هفتاد من کاغذ خواهدشد. بنابراین یک سر به سراغ آخرین کتابتان می‌آیم «شوک اسلام» خصوصا که بخشی از آن به ایران مربوط می‌شود؟ چراشوک اسلام؟

● پنبید انسان تعصب‌پذیر و تعصب‌گرا است و اسلام همانند بسیاری از پدیده‌هایی که با باور و ایمان مردم سر و کار دارد می‌تواند موتور نوعی تعصب خاص باشد. تعصب طبیعت‌های مختلف و درجات گوناگونی داد. طبیعت آن در طول تاریخ، گاهی زرتشتی بود، گاهی مسیحی بود، گاهی یهودی و امروز هم اسلامی است. بی‌آن که دمونیسم را نیز به عنوان نوع مذهب از یاد ببریم. اما تعصب درجات مختلف داشته است؛ مثل این که کسانی عصبی‌ترند. برخی کمتر. کسانی شاعرترند برخی کمتر. یا کسانی هنرمندترند کسانی کمتر..

○ نعصب وشعر و هنر را چگونه می‌شود؛ هم‌مقایسه یا جمع‌کرد؟

● پرسش بجایی می‌کنید. چون دقیقا وقتی جای هنر و ادبیات و شعر و فرهنگ خالی ماند. از جمله چیزهای که می‌تواند راحت توی این خلا قرار گیرد، همانا فناتیسم و تعصب است. به این دلیل باید نخبگان و برگزیدگان جامعه پیوسته از یک سو نگران و مواظب شهروندان خود باشند و از دگر سو به زمینه‌های تاریخی و فرهنگی کشورهای خود توجه داشته باشند. زیرا تعصب نوعی آفت وگزند است بر جامعه.

○ وقتی می‌گوئید زمینه مقابل‌ونان چیست؟

● به تعداد هر کشور نوعی زمینه وجود دارد.

○ و زمینه منطقه ما وکشور ما؟

● در ایران ما دو زمینه برجسته داشته‌ایم و داریم، حتما زمینه‌های دیگری هم دارم ولی فعلا این دو زمینه برجسته هست. یکی از آن‌ها نلسونالیسم ایرانی است که در نهضت ملی‌شدن نسفت می‌توانست منتعصب شود. ولی با «انداز»ای که در دست داشت متتعصب نشد. ولی مستانفانه با شکست نخست‌وزیر محمدمصدق به شکستی موفق رسید. دگری اسلام بود که با انقلاب اسلامی به پیروزی کامل رسید. ولی از آنجا که خواست سه سرنوشت مصدق دچار نشود از درون و نشد. یعنی درونگرا شد و تعصب نیز از همین درون‌گرایی می‌آید. بنابراین به شکست کشید؛ شد. جریان اصلاح‌طلب‌ها یک بالون اکسیژن بود که می‌توانست کاری بکند و جناح مقابل نشان داد که خیلی خشک و پیر است و یارای خمیدن در کوران رویدادها را ندارد. بنابراین آنچه ادامه پیدا می‌کند فعلا من فکر می‌کنم بیشتر نپذیرفتن شکست کلی و کامل باشد تا یک پیروزی، آنچه که در اینجا مهم است این است که انقلاب ایران یک بار جهان اسلام و در نهایت تا اندازه‌ای هم جهان را تکان داد ولی به هرحال نتیجه رویداد ها هر چه باشد یک بار دیگر ایران جهان را تکان خواهد داد.

○ کدام رویداد ها؟ آیا نتیجه مثبت خواهدبود یا منفی؟

● البته من مثل در ایران نیستم. برآورد من بر اساس جزئیات نیست. ولی از کلیات می‌توانم نتیجه مثبتی بگیرم. ایرانی‌های آزادی‌خواه، دارای مغزهای مبتکر و متفکری هستند. ولی طرف مقابلشان نیز سمج و بی‌پروا می‌نماید. بنابراین احتمالا هزینه‌های مادی و معنوی بیشتری لازم خواهد بود. شاید زمان بیشتری لازم باشد. امیدوارم همه به خطیربودن موقعیت آگاه باشند... تاریخ به من آموخته است که بی‌عدالتی‌های سیاسی باعث بی‌عدالتی‌های اقتصادی و اجتماعی می‌شوند. همه این‌ها منجر به شورش‌ها و اغتشاشات و گاهی انقلاب می‌شوند که هر روزی زیر پرچمی است از رنگی وقتی به رنگ اسلام درآمد و پاسخ‌گوی نیازها نبود و به امیدها خیانت شد یاس تلخ‌تر و سردتر و عکس‌العمل خشن‌تر خواهد بود، ولی من به ایران امید دارم، به همان دلیلی که گفتم. تمام علائم که از ایران می‌رسد حکایت از یک تحول ریشه‌ای دارد. امیدواریم حال که همه آن را باور کرده‌اند گرو، قدرت‌طلب نیز آن را بپذیرد.

○ چراالقتیده‌صحق موقتا شکست خورد؟

● برای این که سی، چهل سال برای یک ملت عمری نیست؛ البته که شخص مصدق شکست خورد و مرد، ولی ما چند سالی است که موقتی‌بودن شکست حرکت او را شاهدیم. من به زمیه‌ها اشاره می‌کردم، یکی از زمینه‌ها برای تعصب مردم همین ناسیونالیسم ایرانی است که اگر بر آن فرهنگ و هنر و ادبیات سوار نشود. خطرناک خواهد بود! وقتی به امیدها و اطمینان‌ها خیانت شد. تعصب زائیده، خواهد شد. گاهی به صورت واکنشی به دین و مذهب و مسلک و گاهی به ملیت و قوم که در واقع شکم مادری هستند پناه برده خواهد شد. گاه فرد سرخورده، و مورد خیانت قرار گرفته حتی براین انتقام‌گیری به جای مادر، یک نامادری، یک جانشین غیربومی پیدا خواهد کرد! فناتیسم در حقیقت بیشتر نتیجه یک نامیدی، یک رفع شبهه حسرت‌بار و یک بامداد خمار است. یک باخت تلخ! به همه این‌ها غفلت از منطق و خرد را هم اضافه کنید به یک معجون تعصب به تعصبی دیگر و از یک افراط به افراطی دیگر می‌رویم و حتی نه افراطی دیگر، بلکه به افراط مقابل آن مثلا از یک انترناسیونالیسم افراطی به یک نلسیونالیسم افراطی، از یک اسلام‌گرایی افراطی به یک ضدیت به نقطه مقابل آن. ولی باز هم افراطی، از چپ افراطی به راست افراطی و برعکس! و این‌ها همه در اثر یاس و این احساس است که در جایی به اطمینان کسی خیانت شده است. این احساس در همه جا باعث خشونت‌های غیرقابل مهار شده، و می‌شود.

○ و به نظرشما برای پرهیز از این خشونت راهی هست؟

● بله، ولی قدرت‌طلبان و نظامی‌گرایان مست قدرت کمتر آن را به کار می‌بندند. شاید یکی دو مورد را بشود استثنا کرد. آن را، حل. اصلاحات است. اصلاحات یعنی جابجاشدن یک جامعه و قدرت حاکم بر آن بدون خرابی و خشونت. رجوع پیسوته و بی‌پروا به افکار عمومی: رفراندوم!

○ و آنچه که به بحث ما مربوط می‌شود؟

● بحث ما اسلام بود؟ بله! اسلام هم همین طور است. به طور یقین وقتی اصلاحات مورد پذیرش آن‌ها قرار نگرفت آن حاکمیت اسلامی که بر بخش مهمی از جهان فرمان می‌راند، سقوط کرد. تلخی این سقوط باعث سرخوردگی شد. سرخوردگی باعث درونگرائی می‌شود و درونگرائی تعصب‌ساز است و شخص و جامعه متعصب دلیل و منطق خودش را دارد که فقط برای خانواده گروهی خودش قابل درک است. برای همین هم پیوسته، بسته‌تر و منزوی‌تر آگاه باشند... تاریخ به من آموخته است که بی‌عدالتی‌های سیاسی باعث بی‌عدالتی‌های اقتصادی و اجتماعی می‌شوند. همه این‌ها منجر به شورش‌ها و اغتشاشات و گاهی انقلاب می‌شوند که هر روزی زیر پرچمی است از رنگی وقتی به رنگ اسلام درآمد و پاسخ‌گوی نیازها نبود و به امیدها خیانت شد یاس تلخ‌تر و سردتر و عکس‌العمل خشن‌تر خواهد بود، ولی من به ایران امید دارم، به همان دلیلی که گفتم. تمام علائم که از ایران می‌رسد حکایت از یک تحول ریشه‌ای دارد. امیدواریم حال که همه آن را باور کرده‌اند گرو، قدرت‌طلب نیز آن را بپذیرد.

○ چراالقتیده‌صحق موقتا شکست خورد؟

● برای این که سی، چهل سال برای یک ملت عمری نیست؛ البته که شخص مصدق شکست خورد و مرد، ولی ما چند سالی است که موقتی‌بودن شکست حرکت او را شاهدیم. من به زمیه‌ها اشاره می‌کردم، یکی از زمینه‌ها برای تعصب مردم همین ناسیونالیسم ایرانی است که اگر بر آن فرهنگ و هنر و ادبیات سوار نشود. خطرناک خواهد بود! وقتی به امیدها و اطمینان‌ها خیانت شد. تعصب زائیده، خواهد شد. گاهی به صورت واکنشی به دین و مذهب و مسلک و گاهی به ملیت و قوم که در واقع شکم مادری هستند پناه برده خواهد شد. گاه فرد سرخورده، و مورد خیانت قرار گرفته حتی براین انتقام‌گیری به جای مادر، یک نامادری، یک جانشین غیربومی پیدا خواهد کرد! فناتیسم در حقیقت بیشتر نتیجه یک نامیدی، یک رفع شبهه حسرت‌بار و یک بامداد خمار است. یک باخت تلخ! به همه این‌ها غفلت از منطق و خرد را هم اضافه کنید به یک معجون تعصب به تعصبی دیگر و از یک افراط به افراطی دیگر می‌رویم و حتی نه افراطی دیگر، بلکه به افراط مقابل آن مثلا از یک انترناسیونالیسم افراطی به یک نلسیونالیسم افراطی، از یک اسلام‌گرایی افراطی به یک ضدیت به نقطه مقابل آن. ولی باز هم افراطی، از چپ افراطی به راست افراطی و برعکس! و این‌ها همه در اثر یاس و این احساس است که در جایی به اطمینان کسی خیانت شده است. این احساس در همه جا باعث خشونت‌های غیرقابل مهار شده، و می‌شود.

○ و به نظرشما برای پرهیز از این خشونت راهی هست؟

● بله، ولی قدرت‌طلبان و نظامی‌گرایان مست قدرت کمتر آن را به کار می‌بندند. شاید یکی دو مورد را بشود استثنا کرد. آن را، حل. اصلاحات است. اصلاحات یعنی جابجاشدن یک جامعه و قدرت حاکم بر آن بدون خرابی و خشونت. رجوع پیسوته و بی‌پروا به افکار عمومی: رفراندوم!

○ و آنچه که به بحث ما مربوط می‌شود؟

● بحث ما اسلام بود؟ بله! اسلام هم همین طور است. به طور یقین وقتی اصلاحات مورد پذیرش آن‌ها قرار نگرفت آن حاکمیت اسلامی که بر بخش مهمی از جهان فرمان می‌راند، سقوط کرد. تلخی این سقوط باعث سرخوردگی شد. سرخوردگی باعث درونگرائی می‌شود و درونگرائی تعصب‌ساز است و شخص و جامعه متعصب دلیل و منطق خودش را دارد که فقط برای خانواده گروهی خودش قابل درک است. خشونت بدبختانه در همه‌جا وجود دارد. این تنها یک امتیاز کشورها و جوامع اسلامی نیست، یک روز مسیحیت بود، به نظر می‌رسد از آن گذشته است. بدبختانه این‌ها همه زودگذر نیستند و همیشه در پی قدرتند. شما فکرش را بکنید در سال ۱۹۴۷ یا ۴۸ میلادی یک هندوی متعصب، گاندی را کشت. در اخبار گفتند که آن شخص دیوانه بوده است، ولی واقعیت این است که او از فدائیان امت هندو بوده است. همین حزب به اصطلاح دیوانه است که ده سال سر کار است. نمونه دیگر قتل اسحاق رابین است به دست یک یهودی تندرو. مصلحت برای بعضی این بود که او را نیز روانی معرفی کنند. ولی «قاتلین صلح» در خاورمیانه نشان دادند که او نه تنها یک روانی نبود بلکه خیلی خوب می‌دانست چه می‌کند.

○ ما نیز با گروه‌های گوناگون و خصوصا با مجاهدین و پیش از آن‌ها با فدائیان اسلام روبرو بودیم. آن‌ها هر یک در زمان شاه کانل‌ها و نورو‌هایی را مرتکب شدند و از سوی حکومت شاه به خرابکار و گروه سیاه و ارتجاعی و حتی دیوانه متصف شدند. اینک بازماندگان آن‌ها در حاکمیت حضور دارند.

● با وجود شباهت‌ها، ایران و هند متفاوتند. زیسرا هندوستان نسبتا در خشونت نغلتید می‌گویم نسبتا. زیرا به نسبت بزرگی و جمعیت و تعداد زیسان و مذهب و مسلک مردمان گوناگون ساختن چنین دموکراسی‌ای حیرت‌انگیز است. این‌ها همه نشان می‌دهد که اگر انسان بر سرکش‌هایش، قدرت‌طلبی‌هایش مهار خرد و انصاف نزند. منتعصب می‌شود. البته چون انسان‌ها کمتر خودشان این مهار را بر خودشان می‌گذارند و اگر هم بگذارند به مرور که قدرت در آن‌ها نوعی شیفتگی به وجود آورد. آن‌را برمی‌دارند. بنابراین این دیگران هستند که باید افراد بر سر قدرت را مهار کنند، آن هم به صورت ویژ، و فردای جمعی و تکثری و اکثریتی که نام آن جمهوری دموکراسی و مردم‌سالاری است. البته چون این گفتگو را برای چاپ و پخش در ایران انجام می‌دهی باید بگویم که همه این نام‌گذاری‌ها و توصیفات بدون کلمه‌ای پیش یا پس آن است. کمونیست‌ها هم برای سرپوش نهادن به رفتار وکردار خود اغلب یک واژ، اضافی به پیش یا پس جمهوری خودشان وصل می‌کردند: جمهوری مردمی، جمهوری دموکراتیک خلق و در مملکت شما مردم‌سالاری دینی. جمهوری اسلامی. خب اگر مردمانی در مملکت فرهنگی دینی داشته باشند. معلوم است که با رای خود باعث به وجود آمدن همان چیزی خواهد شد که خواهان آنند. بنابراین اگر مردم‌سالاری را پذیرفتیم در هر کشوری که باشیم رنگ و بوی همان جا را داریم. ما هر چیزی به آن اضافه کنیم در واقع خود مردم‌سالاری را نقض کرده‌ایم. مگر ما جمعیت یا زبان یک کشور را به عنوان پیش یا پس کنیم جمهوری به کلر می‌بریم؟ یا گفتن مردم‌سالاری دینی و جمهوری دینی -اگر ما حسن نیت داشته باشیم - دست کم را، را برای محدود کردن دموکراسی باز می‌گذاریم و اگر نه ما در واقع به طریقی در پی دهنمزن به این مردم و این مردم‌سالاری هستیم که مبادا مثلا از جایگاهی که در زمان الف قرار داشته و به من قدرت‌طلب رای داد، جلوتر برود، چون از آنجاکه «من» بنا بر تعریفی که بر قدرت‌طلبی دست در همان جای نخستین چسبیده‌ام و جلو نمی‌روم. اگر او جلوتر برود دیگر با منافع من سازگار نخواهد بود و به من رای خواهد داد و من از رد، خارج خواهم شد. این همان چیزی است که برای یک آدم غیردموکرات و دیکتاتور که خصوصا بی‌انصاف و غیرعادل نیست قسابل قبول و تحمل نیست.

مثال کشور هند را زدم، اگر دموکراسی هند یک دموکراسی محدود بود کجا یک «نیجس» می‌توانست رئیس جمهور این کشور شود... سرشت حیوانی انسانی این است که خود را در همه جا و همه وقت صاحب حق می‌داند. از آنجاکه او خود را صاحب حق می‌داند. تمام کسانی که در صنف فکری و حزب عقیدتی او هستند نیز صاحب حق هستند و به مرور که از دایره او و مکتب او دور می‌شویم. انسان‌ها غیرخودی و حتی کم‌کم دشمن می‌شوند. یک منتعصب یا کسی که منتعصب شد خرد در او یا در سایه‌ای می‌خوابد و یا در کمنجی می‌میرد. تعصب اصولا دشمن‌ساز و دشمن‌طلب است. دشمن نیاز و تکیه‌گاه. هستی‌شناسانه است. به طوری که اگر ما واژ، و معنای «دشمن» را از یک زورمدار دیکتاتور بگیریم او خود به خود مثل یک کاخ شنی فرو می‌ریزد. این موضوع بسیار ابتدایی است... البته خوشبختانه هم برای این خواب که گفتم. بیداری ممکن است و هم زند، کردن این مرد، کاری است شدنی، ولی بایسته آن حسن نیت است. در تاریخ انسان‌ها، ما با مذهب‌ها، مسلک‌ها، آئین‌ها، مرام‌ها و فرقه‌هایی سر و کار داشته‌ایم که جهان را یک‌رنگ، تک صدا و هم شکل و همدین و هم‌مسلک خواسته‌اند. آن‌ها گاهی از بکارگیری صدا و همشکل و همدین و هم‌مسلک خواسته‌اند. آن‌ها گاهی از بکارگیری هیچ نیرویی فروگذار نکرده‌اند. ما در منطقه شما از عهد باستان تاکنون چقدر جنگ و کشتار داشته‌ایم؟ ما در این اروپاچقدر جنگ و کشتار داشته‌ایم؟ از لشکرکشی‌های قبایلی در صدر تاریخ بشریت گرفته تا جنگ‌های اسکندر که ایران شما نیز از آن چشید، است. جنگ‌های مسیحیت و جنگ‌های عربی اسلامی به نام دین و برای تغییر دین محلی و تحمیل دین خودی. جنگ‌های شما پارس‌ها یا یونانیان. جنگ‌های صلیبی، جنگ‌های اسپانیا. حمله تاترشا، شما به هند. پس از آن جنگ اول و دوم جهانی. کوره‌های آدم‌سوزی و کشتارهای دهشتناک یهودی‌ها. غربتی‌ها و... از هر کسی که مثل حاکمان نازی و فاشیست و ارباب‌های ایدئولوژیکی «من» حزبی «من» فکر نمی‌کرد. کامیکاز‌ها (عملیات انتحاری ژاپنی‌ها در جنگ دوم) و پس از آن، استفاد از سلاح هسته‌ای توسط آمریکا. ازهم پاشیدن هند و به وجود آمدن کشوری به نام پاکستان. حالت نه جنگ و نه صلح بین این دو کشور که باید آن را هم جنگ و هم جنگ نامید. استقرار کشور اسرائیل. دربدری و آوارگی فلسطینی‌ها. کشتار صبرا و شتیلا. دایر، وحشتناک خشونت در سرزمین فلسطین و در منطقه تحت نفوذ ایران انقلابی در جهان و منطقه، پس از آن حمله عراق به ایران و این جنگ وحشتناک که درجه وحشت آن را پانیان جنگ و حکومت‌های ایسران و عراق از ملت خودشان پنهان کردند.

○ برای چه؟

برای اینکه هر دو کشور به طور قطع و به صورت صد در صد جنگ را باخته‌اند! و هر دو گرو، حکومتگر در ایران و در عراق به تساوب مسئول ادامه جنگ هستند. به بحث خود برگردیم اینها همه و همه از نوعی ایدئولوژی یکسان‌سازی سیستماتیک ناشی می‌شود. یعنی من دیگری را آنچنان که هست نمی‌پذیریم، او باید طبق امر من، طبق نظر من این چنین باش که من می‌گویم و من می‌خواهم... کمونیست‌ها نمونه برجسته این خودخواهی بودند. امر و نهی‌های آنها به نوعی دیگر، ولی به همان اندازه وحشتناک بود که امر و نهی‌های کشیش‌ها. آنها نیز مثل اینها در خصوصی‌ترین جزئیات زندگی یک فرد دخالت و نظارت داشتند و حالا هم تبا اندازای دارند. از گوش‌دادن به موسیقی گرفته. تا خورد و نوش تا آمیزش و زنانوشویی و نوع لباس پوشیدن. نشست و برخاست، چگونه آندیشیدن، به چه باور داشتن... و اینهمه نمی‌آید مگر از همان سویه انسان که آن را تعصب‌گرایی نامیدیم. در این رابطه من خیال می‌کنم که تمامی منتعصب‌ها و تعصب‌ها را می‌شود به نوعی با هیتلر و هیتلریسم سنجید. تعجب نکنید این را از آن جهت می‌گویم که هیتلریسم از تمامی مراتب تعصب‌گرایی گذر کرد، از آغاز تا پایان! آنها قله بلند تعصب و شکنجه و آدمکشی جهان را فتح کرده‌اند و با غرور بر آن ایستاده‌اند. منتعصب یعنی به درجاتی از این دست. یعنی کسی که خودش را زیر سئوال خود و یا دیگران نمی‌برد. هیتلر و البته استالین هم به صورت نیرومندی نمونه بارز اشتهای یکسان‌سازی روحی و فکری و ایمانی و انسانی آدم‌ها هستند. برای همین هم هست که همینان مثل اعمالی تفتیش عقاید، شکنجه و آدمکشی نیز هستند. یعنی هر تفتیش عقیده‌کننده‌ای، هر شکنجه‌گری و هر آدمکشی طبق عقیده، و سیاستی در جهان به نوعی و تا اندازه‌ای پیرو این آقایان است. یعنی طبق آنچه گفتم هر مقوله تعصب‌برانگیزی و تعصبی تا جایی می‌تواند به پای نازی‌ها برسد. نه بیشتر. خیلی‌ها در مراحل ابتدایی و گاهی میانی و بدبختانه گاهی هم در مراحل پایانی می‌رسند و می‌مانند. این نرسیدن به پای هیتلر تاکنون از آگاهی مردم جهان و سازمان‌ها و تشکل‌هایی است که پس از آن فاجعه بزرگ انسانی سازمان یافته‌اند. اینها هستند که با فریاد و داد‌خواهی، دولت‌های دموکرات یا نیمه‌دموکرات را وادار می‌کنند تا اندازای جلوی این تاهنجاری‌های پایان سده؛ بیستم و آغاز سد، بیست و یکم را بگیرند. البته تعصب و تعصب‌گرایی یک نوع نیست. چندین نوع است و از چندین ایشخور سرچشمه می‌گیرد؛ گاهی حتی دلایل وجودی مشروعی نیز دارند. شما با من موافقید که حضور کولون‌ها. مستشران و کارگزاران یک کشور خارجی به عنوان آقابالاسر یک نوع تحقیر وحشتناک است که تعصبی وحشتناک در پی دارد. نمونه آن حضور کولون‌های اسرائیلی در فلسطین است. حضور عرب‌ها در ایران و اسپانیا تولید کینه‌ای دیرینه کرد. اصولا حضور فیزیکی و تحمیلی خارجی زاینده کینه است. شما ببینید امریکایی‌ها از فرانسوی‌ها متنفرند! می‌دانید چرا؟ برای اینکه

ادامه در صفحه ۹